

فیلم «گوزن‌های اتوبان» روایتی پُر لکنت از ماجرای «اقتصاد توجه» است

بلاگرها به بهشت نمی‌روند

محمد کریمی خبرنگار

«گوزن‌های اتوبان» از آن دست فیلم‌هایی است که گمان می‌کند اگر از موضوعات داغ روز مثل اینفلونسرها و بلاگرها حرف بزند، خودبه‌خود به سینمای اجتماعی تعلق پیدا می‌کند؛ اما نتیجه دقیقاً برعکس است. این فیلم با دست گذاشتن روی دغدسته‌ترین شکل معاصر بودن، از درک اجتماعی تهی است. انگار فیلمساز تصور کرده صرف نمایش حضور یک بلاگر جلوی دوربین و چند دیالوگ درباره فضای مجازی می‌تواند زیست امروزی بسازد و تحلیلی اجتماعی داشته باشد. در واقع، فیلم به‌جای نقد جامعه دروغین و سساختگی مجازی، خودش به یکی از نمونه‌های همان دروغ بدل شده است. همه‌چیز در آن وانمودی است بی‌پشتوانه؛ از نگاه ول دوربین تا روایت بی‌تعهد به خودش. نتیجه فیلمی که ادعای بیدار کردن ما را دارد، خودش در خواب خوش سطحی‌نگری غرق شده است. بزرگ‌ترین نشانه این جفت پوچ بازی‌کردن فیلمساز، دو سکانس به‌اصطلاح اروپوتیکی است که میان نوبد پورفرچ و الناز شاکردوست گنجانده شده؛ سکانس‌هایی که نه از دل موقعیت می‌آیند، نه دراماتیک هستند، نه در ساختار روایی نقشی دارند. تنها کارکردشان این است که حفره عاطفی فیلم را با تحریک بصری پُر کنند، اما همین تصمیم دست‌خالی فیلمساز را رو می‌کند. نگاه او به بدن و میل، همان نگاه تقلیل‌گرای فیلمفارسی‌های سطح پایین است، نه ابزار تحلیل قدرت یا شناخت موقعیت انسان معاصر. کارگردان خیال کرده می‌تواند با این صحنه‌ها فیلم را جسور جلوه دهد، درحالی‌که این جسارت نیست، درماندگی است.

نوبد پورفرچ در این فیلم به طرز تأسف‌باری بی‌چهره است. نه نگاه دارد، نه شخصیت، نه حتی ریتم درونی. او در «گوزن‌های اتوبان» به ورژن مردانه الناز شاکردوست بدل شده؛ بازیگری که صرفاً حضور فیزیکی دارد، اما فاقد کاریزما و هویت بازی است. بازی‌ها یکی از دیگری بدترند؛ انگار هر کدام از فیلم دیگر ی آمده‌اند. درحالی‌که باید تضاد طبقاتی، اخلاقی و زیستی میان راننده پیک و بلاگر شکل دراماتیک پیدا کند، آنچه می‌بینیم فقط مجموعه‌ای از قاب‌های بی‌منطق است که در آن آدم‌ها دیالوگ‌هایی می‌گویند جایی از فیلمنامه را راج می‌زنند و از قاب خارج می‌شوند. پورفرچ

«فرهیختگان» گزارش می‌دهد

تراژدی تهیه‌کننده‌ای که به زندان رفت



محمد حسین سلطانی خبرنگار گروه فرهنگ

در اکران نوروز سال جاری ۸ فیلم برای اکران انتخاب شدند که بنا بر اطلاع «فرهیختگان» تهیه‌کننده یکی از این هشت فیلم، اکنون پشت میله‌های زندان به سر می‌برد؛ این تهیه‌کننده در جشنواره فجر چهل و سوم نیز حضور داشت و در پشت صحنه نشست خبری فیلمش با یکی دیگر از سرمایه‌گذاران جدال لفظی بر سر موضوعات مالی پیدا کرده‌بود. فیلم‌هایی که هر دو بازیگران چهره متعددی را با خود یکد می‌کشیدند، البته او اولین فرد از تهیه‌کنندگان سینمایی نیست که کارش به بند جرایم مالی کشیده می‌شود. سر مایه‌گذاران و تهیه‌کنندگانی که در سال‌های گذشته چک‌هایشان برگشت می‌خورد، به این نیت که در اکران توفیقی کسب می‌کنند سراغ ساخت آثار کمدی می‌روند؛ اما سر مایه‌ها برنمی‌گردد و حضور در اکران آن‌لاین هم نمی‌تواند شرایط را برایشان متفاوت کند و تعاملات با صاحبان پلتفرم‌های نمایش خانگی، چک‌ها را وصول نمی‌کند. پیش از این هم افرادی چون محمد امامی با همین چک‌ها و گردش مالی‌های مشکوک به زندان افتادند و حالا یکی تهیه‌کننده دیگر حکم جلبش صادر شده و احتمالاً جشنواره چهل و چهارم را از دست می‌دهد.

همین تهیه‌کننده زندانی در جشنواره امسال اصرار داشت که داوران باید در کنار فیلم‌های دفاع مقدسی آثار او را هم ببینند و البته هم فیلمی که در جشنواره و هم در اکران نوروزی داشت، هر دو چندان با اقبالی از

در یک سکانس پس از درگیری در اتوبان، گوشی موبایل را بر می‌دارد و

با حیرت به پخش زنده نگاه می‌کند، اما هیچ چیز در نگاهش نیست؛ نه عصبانیت، نه شوک، نه اضطراب. همین بی‌فکری و بی‌حسی به میزانشن در سرتاسر فیلم جاری است. دوربین ول و بی‌هدف، با حرکاتی تصادفی میان خیابان و فضای مجازی می‌چرخد؛ بی‌آنکه زبان تصویری منسجم بسازد. فیلمساز بلد نیست دوربین چگونه باید جهان ذهنی شخصیت را ترجمه کند. قاب‌ها نه واجد دلالتند و نه نشانه‌گذاری قویق دارند، مثلاً در صحنه تعقیب اتوبیل بلاگر توسط پیک موتوری در اتوبان، به‌جای خلق تنش از خلال فاصله طبقاتی و موقعیت اجتماعی دو شخصیت، تنها با حرکات لرزان دوربین مواجهیم که گویی از سر اضطراب فیلمبردار شکل گرفته، نه از درک دراماتیک صحنه. تدوین هم بی‌ریتم و فاقد منطق است. کارکرد تدوین ایجاد ریتم و حس بین پلان‌هاست؛ اما اینجا گویی هر پلان فقط برای پر کردن زمان چیده شده. فیلمنامه پر از سوراخ است؛ سوراخ‌هایی عمیق. قصه نه آغاز درستی دارد و نه پایانش چیزی را توضیح می‌دهد. ما نه می‌دانیم این راننده چرا چنین وسواسی نسبت به بلاگر پیدا می‌کند، نه منطق رابطه آن‌ها را می‌فهمیم. این سادگی دراماتیک یادآور فیلمفارسی‌های دهه ۵۰ است، با این تفاوت که آن‌ها حداقل قصه را بلد بودند تعریف کنند. اینجا حتی «اتفاق» هم درست رخ نمی‌دهد. سکانس پایانی – جایی که همه چیز ظاهراً باید به نقطه اوج برسد – چنان بی‌ررق و بی‌چیز است که مخاطب را فقط خسته‌تر می‌کند.

فیلمساز در «گوزن‌های اتوبان» اوج بی‌اهمیت‌بودن اجتماع را به رخ می‌کشد. نه در معنای انتقادی، بلکه از سسر ناآگاهی. اجتماع در این فیلم هیچ‌وزنی ندارد؛ فقط پس‌زمینه‌ای است برای چند کاراکتر بی‌اثر. گویی جهان بیرون وجود ندارد و تمام هستی در چند خیابان و استودیو خلاصه شده. این حذف اجتماع، نشانه عجز فیلم در برقراری رابطه میان فرم و جامعه است. دوربین نه می‌بیند، نه می‌فهمد، فقط می‌چرخد. در نهایت فیلمی که می‌خواهد در سباره تأثیر فضای مجازی بر زندگی آدم‌ها حرف بزند، خودش قربانی همان ابتذال رسانه‌ای می‌شود که می‌خواهد نقدش کند. انبوه بازیگران فیلم - از چهره‌های مطرح گرفته تا حضورهای حاشیه‌ای - شگردی تبلیغاتی برای کشاندن مخاطب به سینماسست؛ اما این ترفند، مثل بازی چهرهای

فیلم، ناکافی است. حضور بازیگران معروف وقتی بی‌منطق در یافت به‌اصطلاح درام فیلم جاده می‌شود، نه تنها کمکی به اثر نمی‌کند، بلکه ضعف فرمیک را تشدید می‌کند. آن‌ها در قاب‌هایی ظاهر و ناپدید می‌شوند، بی‌آنکه حضورشان معنا بسازد. این همان سینمای بی‌تعهد به درام است؛ سینمایی که فکر می‌کند «چهره» می‌تواند جایگزین «قصه» شود. اما شاید بدترین چیز در مورد فیلم، اسمش باشد: «گوزن‌های اتوبان».

عنوانی که زیباست؛ اما بی‌ربط، فاقد تشخیص، مکان‌مندی و بار استعاری درونی. صرفاً انتخاب شده تا شاعرانه به‌نظر برسد. فیلم هیچ‌نسبتی با عنوانش ندارد؛ نه اتوبان در آن نقش ساختاری دارد، نه گوزنی در معنای استعاری. عنوان، مانند باقی اجزای فیلم، فقط یک وانموداست؛ واژه‌ای زیبا که هیچ معنایی تولید نمی‌کند. در نهایت، «گوزن‌های اتوبان» فیلمی است که می‌خواست از جامعه حرف بزند؛ اما خودش بدل به‌سندی از ابتذال اینستاگرامی این روزهای مجازی‌نشینیان فارسی می‌شود که همه‌چیزش در سطح می‌ماند.

فیلمساز کی فیلمش فقط ادا دارد، شاید نداند که خودش در سطحی‌ترین شکل بازیمایی غرق است. ایده‌اش در بهترین حالت می‌توانست فیلم کوتاه سه‌دقیقه‌ای باشد درباره شک میان واقعیت و مجاز؛ اما به‌اشتباه بدل شده به فیلم بلند. این اثر قرار نیست در حافظه بماند؛ هیچی است که قرار است جفت پوچ باشد، در همان اتوبانی که گوزن‌هایش هرگز وجود نداشته‌اند.

سر مایه‌گذاری شود. بی‌راه نیست اگر بگوییم یکی از دلایل اصلی صنعت نشدن سینما در ایران، همین افرادی هستند که در گوشه‌و‌گوش سالن‌های سینما رشد می‌کنند و فیلم‌ها در جدمو و سه‌راه یا بین دیگران روی پرده می‌برند و چشم سرمایه‌گذاران را نسبت به سینما می‌ترسانند. سر مایه‌ای که می‌تواند نجات‌بخش تنوع ژانر و بالارفتن کیفیت فنی آثار باشد؛ اما حالا به دلیل فضای بد این بازار بسیاری را از سر مایه‌گذاری دور کرده است. مسئله دست‌های ناپاک و تهیه‌کنندگان بدسابقه اولین بار نیست که بر سر زبان‌ها افتاده و تعداد بسیاری از نام‌های بدسابقه دائماً حکم جلب و پروانه نمایش‌هایشان را دست‌به‌دست می‌کنند و با تمام‌شدن هر پرونده دوباره به جمع سازندگان می‌پیوندند و با اعداد و ارقام بالایی که به بازیگران پیشنهاد می‌دهند، بازار را بر هم می‌زنند و سطح دستمزدها را بالا می‌برند و در نهایت مخاطب هم به آثارشان پشت می‌کند. بقیه ماجرا هم که معلوم است. شکایت‌هایی از آنها ثبت می‌شود و پرونده‌ها به‌قوه قضائیه کشیده می‌شود و تهیه‌کننده یا به زندان می‌افتد یا مجبور است از همان روابط پنهان استفاده کند و با وثیقه به دنبال جمع‌آوری سر مایه برای فیلم جدیدی بگردد که آن هم قرار است، فساد مالی دیگری را به همراه داشته باشد. شاید این حرف تکراری به نظر برسد؛ اما موضوع اینجاست که سینما تنها اسماً صنعتی شده و رسماً تا سر مایه‌گذاری واقعی فاصله‌ای جدی دارد و حرف‌ها و نق زند‌های دائمی بخش خصوصی – که البته بخشی از آن هم منطقی است – درباره نفوذ سینمای ارگانی، مسئله ممیزها تنها مشکل این بخش نیست و شاید اگر موضوع فساد، پرداختی‌های غلط و... را سامانی بدهند بخشی

وقتی ممنوعیت محبوبیت می‌آورد؛ چرا رویکردهای قهری شکست می‌خورند؟

ثابت‌وسفت‌وسخت‌دیگر کارآمدنیستند. سیاست‌گذاران باید توانایی تغییر مسیر و تطبیق سیاست‌ها با شرایط جدید را داشته باشند. این انعطاف‌پذیری نه‌نشانه‌ضعف، بلکه‌نشان هوشمندی و واقع‌گرایی است.

سوم، استفاده از ابزارهای نو فرهنگی: به‌جای راهپیمایی‌ها و تجمع‌ها، سیاست‌گذاران باید روی تولید محتوای فرهنگی جذاب، حمایت از هنرمندان و رسانه‌های محلی، برنامه‌ریزی رویدادهای فرهنگی رایگیر و ایجاد فضاهای گفت‌وگویی عمومی تمرکز کنند. این ابزارها تأثیر عمیق‌تر و پایدارتری دارند.

چهارم، ایجاد گفت‌وگویی واقعی با جامعه: سیاست‌گذاران باید از برج عاج خارج شوند و با گروه‌های مختلف اجتماعی، به‌ویژه جوانان، در گفت‌وگویی واقعی و صدقانه بپردازند. این گفت‌وگو نباید یک‌طرفه و تبلیغاتی باشد، بلکه باید فضایی برای شنیدن صداهای متفاوت و یافتن راه‌حل‌های مشترک ایجاد کند.

یکی از چالش‌های بزرگ سیاست‌گذاری فرهنگی در دوران معاصر، نقش شبکه‌های اجتماعی است. این بسترها با امکان‌بسیم‌های خاص خود، واقعیت‌های اجتماعی را تحریف می‌کنند. کارکرد اصلی شبکه‌های اجتماعی، ذره‌بین گذاشتن روی یک موضوع خاص و تعمیم جزء به کل است.

این پدیده که در نظر به‌های رسانه‌ای به‌عنوان «اثر ذره‌بین» شناخته می‌شود، به‌شدت گمراه‌کننده است. برای مثال، ویدئویی ویرال می‌شود که زندگی پر زرق‌وبرق در تهران را نشان می‌دهد. این ویدئو میلیون‌ها بار دیده می‌شود و در ذهن مخاطبان، تصویری از سبک زندگی تهرانی‌ها ایجاد می‌کند. اما واقعیت چیست؟ این سبک زندگی حتی به یک درصد از جمعیت ۱۴ میلیونی تهران هم مربوط نمی‌شود. در واقعیت، بیشتر مردم تهران باید سخت کار کنند تا تنها آجره‌خانشان را تأمین کنند. آن‌ها با مشکلات اقتصادی، ترافیک، آلودگی‌ها و هزاران چالش دیگر دست‌وپنجه نرم می‌کنند؛ اما این واقعیت در شبکه‌های اجتماعی دیده نمی‌شود، چون محتوای جذاب و چشم‌نواز است که ویرال می‌شود، نه زندگی عادی. این تحریف واقعیت، پیامدهای جدی برای سیاست‌گذاری دارد. وقتی سیاست‌گذاران تصاویر اشتباهی از جامعه دریافت می‌کنند، سیاست‌های درستی طراحی می‌کنند. آن‌ها به‌مسائل کاذب می‌پردازند و مشکلات واقعی را نادیده می‌گیرند، بنابراین یکی از مهم‌ترین وظایف سیاست‌گذاران، توانایی تشخیص بین واقعیت‌تصویر تحریف‌شده رسانه‌ای است. برای مقابله با این چالش، سیاست‌گذاران باید به تحقیقات مبتانی، آمارهای رسمی

از مشکلاتشان هم حل شود. این هم یکی از بحران‌هایی است که عدم شفافیت مالی در سینمای ایران بید می‌آورد. وقتی دستمزدها و گردش مالی فیلم‌ها مشخص نباشد و اعلام نشود که فلان تهیه‌کننده چه مقدار هزینه برای یک اثر کرده و چه میزان بازگشت سرمایه داشته، آن‌وقت در همین ابهام، پول‌های بدون پشتوانه هم وارد می‌شوند و عده‌ای را به زندان فرستاده و بسیاری از پروژه‌ها را به زمین می‌زنند، کم‌اینکه فیلم همین تهیه‌کننده در جشنواره چهل و سوم در حال حاضر بلاتکلیف است. از زمانی که حکم محمد امامی در دادگاه صادر شد تا امروز حدود ۳ سال و ۶ ماه گذشته و حالا پس از سه سال، ماجرای زندانی شدن یک تهیه‌کننده دیگر نشان می‌دهد، فساد از سینما و نمایش خانگی ایران رخت بر بسته است، فساد کی نمی‌آید و اینهم در میانه سکوت اخیر، چند حکم جلب را برای چند تهیه‌کننده سینما واصل کرده است. ماجرای که با دستمزدهای میلیاردی برای بازیگران، قیمت‌های بالای ۱۰ میلیارد برای هر قسمت یک سریال در نمایش خانگی و موضوعاتی از این دست باعث شده که سینما در ایران دچار بحران‌های اساسی بشود. با این حال بحران اصلی اینجاست که از داخل زندان یا در محصلی‌های استعلامی همین تهیه‌کننده‌های زندانی تولیدات جدیدی را با نام‌های سایرین روانه اکران کنند. تولیداتی که در میانه جدول اکران بالای جان مخاطبان می‌شوند و سینما را از سید اوقات فراغت مردم دور می‌کنند. سینمایی که شاید مردم خبر نداشته باشند، تهیه‌کننده‌ای که اکنون در سینما محصل فرهنگی اش را تماشا می‌کنند شاید چند هفته دیگر پشت میله‌های زندان باشد.

ودادهای علمی اثنا کنند، نه به‌محتوای ویرال شبکه‌های اجتماعی. همچنین باید در ارتباطات عمومی خود، تصویری واقعی‌تری از جامعه ارائه دهند و از بزرگ‌نمایی پدیده‌های حاشیه‌ای پرهیز کنند.

چابکی فرهنگی یک مفهوم نظری نیست؛ باید به‌راهبردهای عملی تبدیل شود. چند پیشنهاد کاربردی برای سیاست‌گذاران عبارت است از:

تقویت صنایع خلاق، به‌جای تمرکز بر کنترل، حکمرانی باید در توسعه صنایع خلاق سرمایه‌گذاری کند. موسیقی، سینما، تئاتر، هنرهای تجسمی و رسانه‌های دیجیتال می‌توانند فضاهایی برای بیان خودزندگی‌های سازنده ایجاد کنند.

ایجاد فضاهای عمومی امن: جوانان به‌فضاهایی نیاز دارند که بتوانند در آن گردهم آیند، تجربه کنند و به خود هویت بدهند. ایجاد پارک‌ها، مراکز فرهنگی، کافه‌های کتاب و فضاهای هنری می‌تواند این نیاز را پاسخ دهد.

حمایت از کارآفرینی فرهنگی: بسیاری از تحولات فرهنگی توسط کارآفرینان جوان هدایت می‌شود. حمایت از استارت‌آپ‌های فرهنگی، تسهیل مجوزها و ارائه تسهیلات مالی می‌تواند این انرژی را به سمت فعالیت‌های سازنده هدایت کند.

آموزش و توانمندسازی: سر مایه‌گذاری در آموزش هنری، رسانه‌ای و فرهنگی می‌تواند کیفیت فعالیت‌های فرهنگی را ارتقا دهد و از بروز آسیب‌های اجتماعی جلوگیری کند.

گفت‌وگوی بین نسلی: ایجاد بسترهایی که نسل‌های مختلف بتوانند با هم گفت‌وگو کنند، می‌تواند شکاف نسلی را کاهش دهد و به درک متقابل کمک کند. دگرگونی فرهنگی که جامعه ایران را در بر گرفته، یک واقعیت انکارناپذیر است. سیاست‌گذاران پیش‌روی خودمو مسیر می‌بینند؛ مقاومت در برابر تغییر با همراهی هوشمندانه با آن. تجربه تاریخی نشان داده که مسیر اول به شکست محتمل منجر می‌شود. چابکی فرهنگی راه‌سومی را پیشنهاد می‌کند؛ نه تسلیم محض در برابر هر تغییری، نه مقاومت کورکورانه در برابر آن، بلکه به‌درک عمیق، تعامل هوشمندانه و هدایت نرم. این رویکرد نه‌تنها پایدارتر است، بلکه به‌حفظ وحدت فرهنگی در برابر تغییرات بنیادین یاری می‌رساند. جمهوری‌اسلامی برای موفقیت در این مسیر مستلزم تغییر نگرش سیاست‌گذاران است. آن‌ها باید از نقش کنترل‌کننده‌فراتر روند و به تسهیل‌کننده تحولات مثبت تبدیل شوند. این تغییر نگرش، اولین گام در مسیر چابکی فرهنگی است.



سه شنبه ۲۹ مهر ۱۴۰۴



شماره ۴۵۳۶



FARHIKHTEGANDAILY.COM



FARHIKHTEGANONLINE